**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14020223**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحثی اینجا مطرح هست که آیا اماره بر اصل موافق هم مقدم هست یا مقدم نیست. آقای صدر بنابر تقریرات می‌فرمایند اماره بر اصل موافق مقدم نیست. بحث را که طرح می‌کنند حالا ابتدا یک نکتۀ شکلی‌اش را عرض بکنم، در هر دو تقریر مرحوم آقای صدر یک اندماجی و اغلاقی در طرح بحث وجود دارد، هر کدام به یک شکلی. در کلام آقای هاشمی اینجوری دارد عبارت:

«ذهب المشهور إلى انَّ الأمارة تتقدم‏ على الأصل حتى إذا كان موافقاً معه لأنها ترفع موضوع الأصل.

و هذا الكلام لا يتم مبنى و لا بناء اما من حيث المبنى فلما عرفت من انَّ تقدم الأمارة على الأصول لم يكن بملاك رفع الموضوع بل بملاك القرينية و هي فرع التنافي بين الدليلين و لا تنافي بين المدلولين المتوافقين.

و امّا من حيث البناء فلانا لو سلمنا الورود أو الحكومة فغاية» تا آخر بناء.

اینجا کأنّ عبارت «لأنها ترفع موضوع الأصل» این اغلاق دارد، می‌خواهد بگوید ترفع اماره چون موضوع اصل را بالورود، ترفع موضوع الاصل اوّلاً و بالذات ازش اینجور فهمیده می‌شود که یعنی ترفع موضوع الاصل حقیقتاً نه تعبداً، یعنی مراد ورود فهمیده می‌شود. ولی بعد که من حیث البناء را تعبیر می‌کند، می‌گوید فلانها لو سلمنا الورود او الحکومة، یک همچین، به هر حال یک ابهامی دارد که مراد ایشان در مرحلۀ اوّل این هست که اماره وارد و حاکم نیست، مخصِّص است اینجوری است. و این به خصوص در آن قسم دوم که ورود و حکومت مطرح می‌شود آن مهم‌تر است، تقریباً تصریح می‌کند که بنابر ورود و حکومت، بنابر هر دو مبنایش هم چه قائل به ورود بشویم چه قائل به حکومت بشویم کأنّ در اصل‌های متوافق، امارۀ موافق با اصل را نمی‌گوییم، امارۀ مخالف با اصل را می‌گوییم. این عبارت ایشان که یک قدری ابهام دارد که «لأنها ترفع موضوع الأصل» یعنی چی؟ بعد بل بملاک، ملاک القرینیة که ایشان در ادامه دارد این باز یک ابهام را اضافه کرده. آقای صدر هم حکومت را از باب قرینیت می‌داند هم تخصیص را از باب قرینیت می‌داند. ملاک قرینیت این اوّلاً و بالذات ما باشیم می‌گوییم که ایشان می‌گوید از باب ورود نیست بلکه از باب قرینیت است که قرینیت حالا ممکن است حکومت باشد، ممکن است تخصیص باشد. ولی عبارت‌های بعدی که هست گویا این قرینیت را مرادشان قرینیت است که در تخصیص است، این اغلاق عبارت اینجا.

آقای حائری که عبارت را مطرح می‌کنند، عبارت را به این شکل عنوان کردند. التنبیه الاوّل قالوا ان، ایشان شروع بحث که می‌کنند اصلاً می‌گویند که آقایان، من عبارت را می‌خوانم، خیلی متفاوت هست سبک تعبیرشان با سبک تعبیری که آقای هاشمی کردند.

«قالوا: إنّ الأمارة تقدّم‏ على‏ الأصل‏ و لو كان موافقاً لها. و الوجه في ذلك ما ذهبوا إليه من الحكومة، و أنّ الأمارة ترفع موضوع الأصل، و هو الشكّ، و تورث العلم التعبّدي سواء كان الأصل موافقاً لها أو مخالفاً لها.

و هذا الكلام غير تام مبنىً و بناءً.

أمّا الأوّل فلما عرفت من أنّ تقدّم الأمارة على الأصل ليس بنكتة الحكومة أو الورود، و إنّما بنكتة التخصيص، و التخصيص فرع التعارض، و عند الموافقة لا تعارض حتّى يفترض التخصيص.»

اینجا تقریباً بحث، شیوۀ بحثش کاملاً متفاوت است با مدل. اصلاً ورود را کأنّ مورد کلام قرار ندادند، امر را دائر مدار بین حکومت قرار دادند و تخصیص. می‌گویند اگر دو، دو مرحله بحث را مطرح کردند. یک مرحله بحث این است که تقدم اماره بر اصل کبرویاً از باب حکومت نیست، از باب ورود هم نیست. این از باب ورود را کأنّ یک جنبۀ استطرادی دارد. بلکه به ملاک تخصیص است. این را دیگر روشن

**شاگرد:** ورود هم نیست که غیر مشهور می‌گویند.

**استاد:** که غیر مشهور می‌گویند کأنّ. و اگر ما حکومت را هم قبول کنیم، فلاننا لو سلّمنا الحکومة، حکومت هم اختصاص دارد به اصل موافق. اینجا لو سلّمنا الحکومة تعبیر نمی‌کند، آقای هاشمی. لو سلّمنا الورود او الحکومة. اینجوری تعبیر می‌کند. این است که این بحث‌ها. حالا ما در واقع از این بحث‌های چیزها بگذریم ما می‌خواهیم ببینیم که، حالا سه تا مبنای کلی اینجا هست دیگر، بنابر هر یک از این مبانی ببینیم آیا صرفنظر از این که این مبنا درست هست یا غلط هست. بنابراین مبانی تقدیم امارۀ موافق صحیح است یا صحیح نیست. یکی ورود، یکی حکومت، یکی تخصیص این مطلب. البته آقای صدر اینجا بالأخره یک نوع ابهاماتی در فرمایشاتشان هست ولی قدر مسلمش این هست که ایشان در جایی که حکومت قائل بشویم و تقدیم اماره را به اصل به جهت این بدانیم که اماره تعبداً موضوع اصل را از بین می‌برد این قدر مسلم هر دو تقریر هست که می‌گویند در اینجا حکومت صحیح نیست و همچنین در جایی که تخصیص باشد آن هم می‌گویند صحیح نیست. این دو قسمت را اوّل صحبت کنیم بعد ورود را می‌گوییم. این یک مرحله، یک مرحله هم بحث ورود.

ایشان آقای صدر در بحث حکومت اینجوری تعبیر می‌کنند، می‌گویند که آن چیزی که غایت اصل هست علم به خلاف هست، لا تنقضه الیقین بالشک بل تنقضه بیقین آخر. یقین آخر مطرح است. بنابراین تا یقین آخر نیامده آن اصل عملی جریان دارد. پس یقین به وفاق غایت عمل به اصل قرار نگرفته. بعد وارد یک سری نکات دیگری می‌شوند. مثلاً می‌گوید که کل شیءٍ طاهر حتی تعلم انه قذر. کل شیءٍ حلال حتی تعرف انه حرام، امثال اینها. این این شکلی است. و بنابراین کأنّ اثباتاً ادله نسبت به صورت اصل موافق جریان ندارد. به نظر می‌رسد که ما سه جور اصل داریم، اینها را باید از هم جدا کرد. یک اصلی داریم که در موضوعش شک اخذ شده، رفع ما لا یعلمون، غایتی هم ندارد، خود رُفِع ما لا یعلمون به چیز لفظیه غایت ندارد، رُفِع ما لا یعلمون، یک جور. یک اصلی هست که فقط غایتش علم به خلاف هست، کل شیء طاهر حتی تعلم انه قذر. کل شیءٍ حلال حتی تعرف انه حرام. این هم یک جور.

یک اصلی هست هم در موضوعش شک اخذ شده هم غایتش، مثل استصحاب. لا ینقض الیقین بالشک بل ینقضه بیقین آخر. هم شک در موضوعش اخذ شده هم غایتش هم علم. در جایی که غایتش علم به خلاف باشد، غایت را در نظر بگیریم از غایت ما صورت علم به وفاق را نمی‌توانیم در بیاوریم. بله ممکن است ما یک تقریب عامی داشته باشیم که حتی در صورت تخصیص بگوییم که مختص علم به وفاق است، ولی از جهت این که در غایت شیء علم اخذ شده آن علمی که در غایت اخذ شده علم به خلاف است، حالا بعد آن بحثش را می‌کنم، یعنی ما ممکن است بگوییم حتی در صورت تخصیص هم که اماره را که مخصص قرار بدهیم برای اصل عملی مخصوص اماره‌ای هست که امارۀ موافق و هم امارۀ مخالف هر دو مقدم هست، حالا توضیح می‌دهم یعنی چی. یعنی ما به حال این را می‌خواهم بگویم، ما ممکن است یک تقریبی داشته باشیم، تقریب عامی که در موارد وجود امارۀ موافق اصل جاری نشود، نه به جهت غایت، حالا آن تقریبش را جداگانه صحبت می‌کنیم که آن تقریب هم در تخصیص ممکن است بیاید هم بنابر ؟؟؟ بر همۀ مبانی ممکن است بیاید.

اما در جایی که شک به شک توجه بکنیم در موضوع اصل، چرا این شک را شما اختصاص می‌دهید به شک مخالف؟ وجه‌اش چی است در این شک مخالف؟ لا ینقض الیقین بالشک، می‌گوید یقین با شک از بین نبر، استصحاب این شکلی است. خب اماره می‌گوید شما شک ندارید، وقتی شما شک ندارید چجوری استصحاب می‌خواهید بکنید؟ استصحاب موضوعش در جایی است که شما شک داشته باشید، فرض این هست که آن دلیل اماره ناظر به استصحاب است، آن بحث حکومت این که ما اشکالاتی که می‌کردیم که لازم آن، آن اشکالات همه فعلاً نمی‌خواهیم بکنیم، فرض این است که ادلۀ اماره بحث شرعی ناظر است، خب اماره‌ای که موافق دلیل استصحاب هم باشد می‌گوید شما یقین دارید، شک ندارید، شک ندارید لا ینقض الیقین بالشک چجوری جاری بشود؟ یعنی این شکلی. و شما اینجوری بگویید ممکن است ما بگوییم که اینجا کأنّ یک نوع تناقضی بین صدر و ذیل هست، تناقض صدر و ذیل هست از یک طرف لا ینقض الیقین بالشک می‌گوید که جایی که، نه عرض کنم خدمت شما، اینجوری بگویم، جایی که شما شک دارید می‌گوید باید استصحاب جاری کنید. تا کی استصحاب جاری کنید؟ تا وقتی که یقین به خلاف داشته باشید. معنایش این است که اگر یقین به وفاق که به وسیلۀ اماره حاصل می‌شود باز هم باید استصحاب جاری کنید، باز هم استصحاب جاری کنید. بنابراین کأنّ صدر حدیث لا ینقض الیقین بالشک اقتضاء می‌کند که شما جایی که امارۀ موافق باشد چون شک ندارید از موضوع، موضوعش منتفی است. ولی قبلاً که، قبل از این که این اماره حادث بشود شک داشتید دیگر. می‌گوید آن استصحاب را تا یقین به خلاف حاصل نشده باشد ادامه بده، تا یقین به خلاف حاصل نشده باشد آن را ادامه بده.

**شاگرد:** به خلاف که در روایت نیامده

**استاد:** عرض این است که بل ینقضه بیقین آخر را اینجوری می‌خواهیم بحث کنیم.

**شاگرد:** وفاق که نقض ندارد

**استاد:** مثلاً وفاق نقض معنا ندارد و امثال اینها. ولی پاسخ مطلب این هست که به نظر می‌رسد که اصلاً اینجا در مورد یقین به وفاق چون نقض معنا ندارد از موضوعش خارج است. ببینید نه این که، می‌گوید شما باید بر طبق یقین سابق عمل کنید در جایی که شک دارید. جایی می‌توانید بر خلاف یقین سابق عمل کنید که یقین مخالف یقین سابق بیاید. که می‌توانید آن یقین سابق را نقض کنید. بنابراین این اختصاص دارد به صورتی که، یعنی از اوّل عدم علم به صورتی،

**شاگرد:** عدم علم به وفاق

**استاد:** عدم علم به وفاق، صورتی که علم به وفاق دارد در موضوع بحث نیست، تناقض صدر و ذیلی وجود ندارد امثال اینها. بنابراین این شکلی روایت را می‌خواهد بیان کند. به نظر می‌رسد که روایت اصلاً، یعنی صورتی که شما بنابر حکومت صورت علم به وفاق را نمی‌گیرد، ولو علم، چون شک ندارید، این در اینجا.

اما رفع ما لا یعلمون هم همین هست. رفع ما لا یعلمون می‌گوید در جایی که شما علم ندارید آن شارع مقدس شما را عقاب نمی‌کند. حالا رفع ما لا یعلمون را داشته باشید من یک نکته‌ای را بعدا ؟؟؟ بعد عرض می‌کنم در مورد رفع ما لا یعلمون.

به نظر می‌رسد که ما این که آقای صدر کأنّ، آقای صدر در ادامه یک نکته‌ای را در تقریرات آقای حائری هست مطرح می‌کند، ایشان یک جوری بحث را دنبال کرده، حالا من عبارت ایشان را بخوانم. من خیلی کیف نکردم از تعبیر ایشان. ایشان می‌گوید که، آقای صدر کأنّ تفاوت بین اصل عملی و اماره را فقط در غایت قرار داده و بعد می‌گوید این غایت علم به خلاف است. در حالی که عرض کردم تفاوت اینها لا اقل در بعضی از اصول عملیه در، اخذ شک هم در موضوعش هست. شک را در موضوع آنها اخذ کرده. حالا فرض کنید شما این بیانتان در چیزهایی که کل شیءٍ حلال حتی تعلم انه حرام صادق باشد، این در جایی که شک اینجا کل شیء حلال حتی تعلم انه حرام این معنایش این است که کل شیءٍ لم یعلم بحرمته فهو حلال. از آن غایت فقط می‌تواند شما لم یعلم بحرمته را در بیاورید. لم یعلم بحرمته امثال اینها. بنابراین آن چیزی که عُلِم بحلیته، عُلِم بحلیته، آن اصلاً داخل در این نیست، اینجور نیست که

**شاگرد:** واژۀ نقض ندارد که بگوییم ؟؟؟ ندارد نقض، کل شیء حلال حتی اگر بدانیم.

**استاد:** نه کلّ شیءٍ حلال

**شاگرد:** عرفی نیست

**استاد:** نه حالا یک نکتۀ عامش را می‌خواهم بگویم. بعد نکتۀ عامش را هم بگویم. ببینید ما در واقع اصل عملی به طور کلی اصل عملی، حالا بگذارید بعد این را یک قدری این بحث را چیز بکنم وارد آن بحث نشوم. ایشان دارد که: «فلأنّنا لو سلّمنا الحكومة قلنا: إنّ غاية الاصول المأخوذة في أدلّتها إنّما هي العلم بالخلاف كما ترى في قوله: «كلّ شي‏ء حلال حتّى تعرف أنّه حرام»، و قوله: «كلّ شي‏ء نظيف حتّى تعلم أنّه قذر»، و قوله: «لا تنقض اليقين بالشكّ، و لكن انقضه بيقين آخر». و طبعاً يقصد بذلك اليقين بالخلاف، إذن فالأمارة التي هي تخالف الأصل تحكم أو ترد عليه؛ لأنّها تفني موضوعه و تنجّز غايته بإيجاد العلم التعبّدي بالخلاف.»

این تحکمه عرض کردم یک ابهامی در کلام آقای صدر هست اینجا باز ترد را بحثش را وسط کشیده.

«لأنّها تفني موضوعه و تنجّز غايته بإيجاد العلم التعبّدي بالخلاف. و أمّا الأمارة الموافقة للأصل فلا تفني موضوعه؛ إذ لا تورث العلم بالخلاف.

لا يقال:»

بعد ایشان می‌گوید: «لا يقال: كيف لا يكون العلم مطلقاً، أي: سواء كان على وفق الأصل أو على خلافه غاية للأصل، مع أنّ المخصّص اللبّي موجود هنا، و هو يخصّص الأصل بصورة الشك و عدم العلم؛ لاستحالة جعل الحكم الظاهري مع العلم، سواء كان مخالفاً للأصل أو موافقاً له. وعليه فالأمارة التي تثبت العلم تعبّداً تحكم على هذا الأصل و توجد غايته.»

ایشان می‌گوید که شما می‌گویید حتی در صورت علم به وفاق هم کأنّ اماره هست این درست نیست، به هر حال حکم ظاهری در صورت شک است، در صورتی که شما علم داشته باشید علم ظاهری جاری نمی‌شود.

و ایشان می‌گوید:

«فإنّه يقال: إنّهم قد اعترفوا بعدم حكومة الأصل على الأمارة، و أنّ الحكومة من طرف واحد، في حين أنّه لا فرق بينهما لو لوحظ المخصّص اللبّي، فإنّ المخصص اللبّي يخصّص الأصل و الأمارة معاً بصورة الشكّ، و يجعل العلم غاية لهما معاً، إلّا أنّ العلم»

ایشان می‌گوید اگر شما آن مخصّص لبی را ملاحظه کنید بین اماره و اصل عملی فرق نیست، چرا اماره بر اصل عملی مقدم باشد؟ هر دو در موضوعش شک اخذ شده. پس بنابراین این که ما آن مخصِّص، ما تفاوت اصل عملی و اماره در این هست که در اصل عملی علم، علم به خلاف غایت اصل عملی هست، ولی در اماره علم به خلاف غایت نیست، این را ایشان اینجور بیان می‌کنند. در حالی که آن که در کلمات آقایان هست این شکلی نیست، آقایان می‌گویند تفاوت اماره و اصل عملی این هست که در اماره شک در موضوعش اخذ نشده، موردش است، ولی در اصل عملی شک در موضوعش اخذ شده، بنابراین چون در موضوع اصل عملی شک اخذ شده اماره این شک را برطرف می‌کند، ولی شک اصل عملی را، اماره را، چون در موضوعش که شک اخذ نشده، آن را برطرف نمی‌کند. اصلاً به غایت کار ندارند، این کلامی که آقایان دارند این است، چرا این وسط ایشان پای غایت را همه‌اش وسط می‌کشد؟ عرض کردم البته یک اشکال چیزی دارد این کلام آقایان که شما تفاوت بین اماره و اصل عملی را به این می‌گذارید که در اماره اثباتاً شک در موضوعش اخذ نشده، ولی در اصل عملی شک اخذ شده، بعضی‌ها این اشکال کردند که گفتند که نه در اماره اینجور نیست که اماره شک در موضوعش اخذ نشده باشد، نه، بعضی از امارات هستند در موضوعش شک اخذ شده، مثل این که گفتند که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون. گفتند این جزء ادلۀ حجیت امارات دانسته شده،‌ان کنتم لا تعلمون هم در موضوعش اخذ شده، فاسئلوا اهل الذکر. از آن طرف در ادلۀ اصل عملی هم حتماً شک اخذ نشده. من حالا این را اینجوری تعبیر می‌کنم، ممکن است غایت اخذ شده باشد، ولی شک الزاماً اخذ نشده، بنابراین مواردی مثل کل شیءٍ طاهر حتی تعلم انه قذر، فقط غایتش علم اخذ شده که این علم به خلاف است. علم به وفاق داخل در آن غایت نیست، پس بنابراین این اشکال به کلام آقایان وارد هست که شما این تفکیکی که کردید تفکیک درستی نیست، این هست، ولی این که ما فارق بین اماره و اصل عملی را در این بدانیم که در اماره غایت علم به علم نیست، در لسان دلیل. ولی در اصل عملی غایت علم هست، این که درست نیست. یعنی فقط بخواهیم تفاوت اصل عملی و اماره را در غایت بدانیم. همچنان که آقایان که می‌گویند که تفاوت اصل عملی و اماره در این هست که در موضوع یکی‌شان شک اخذ شده در موضوع دیگری شک اخذ نشده، در موضوع اصل عملی شک اخذ شده و در موضوع اماره شک اخذ نشده، این مطلبی که تفاوت اصل عملی و اماره به غایت هست این هم درست نیست، در بعضی موارد تفاوتشان فقط به غایت نیست، یا تنها تفاوتشان به اخذ شک در موضوعش است، رفع ما لا یعلمون، یا هم در موضوع اخذ شده هم در محمول، که اگر در موضوع اخذ شده باشد باز ادلۀ اماره حکومت پیدا می‌کند، عرض کردم، نتیجۀ بحث این است که آن حکومت پیدا می‌کند. بنابراین رفع ما لا یعلمون می‌گوید که شما در جایی که علم ندارید رفع ما لا یعلمون. دلیل اماره می‌آید می‌گوید شما علم دارید. البته رفع ما لا یعلمون به خصوص یک نکته‌ای در موردش هست آن این است ببینید، رفع ما لا یعلمون را باید یک قدری چیزی در ذهنم خلجان می‌کند این را پخته‌اش بکنم ببینم می‌توانم اشکالی در بحث هست یا اشکالی در بحث نیست، این رفع ما لا یعلمون را در پرانتز داشته باشید من یک قدری در مسئله فکر کنم.

بنابراین خلاصۀ عرض من این هست که ما در ادلۀ، بنابر حکومت باید ملاحظه بکنیم که آیا در ادلۀ اصل عملی در موضوعش شک اخذ شده است یا شک اخذ نشده است؟ اگر در موضوع اصل عملی شک اخذ شده باشد هر چند در غایتش هم عدم العلم اخذ شده باشد، همین که در موضوعش شک اخذ شده باشد امارۀ موافق بر این مقدم است. اما این خلاصه محصَّل عرض ما. اینها همه بنا بر مبنای حکومت.

بنابر مبنای تخصیص که آقای صدر بر این مبنا مشی می‌کنند ما ممکن است اینجوری بگوییم، بگوییم که اصل عملی اساساً شارع مقدس برای چی. بنابر تخصیص ممکن است ما بگوییم که ادله با هم فرق دارند، اینجوری حالا من تعبیر می‌کنم

**شاگرد:** ادلۀ اصول

**استاد:** ادلۀ اصول. رفع ما لا یعلمون یک مطلبی مرحوم شیخ در مورد حدیث رفع دارد، ایشان می‌گوید حدیث رفع در جایی هست که مقتضی برای ثبوت حکم باشد. یعنی یک مشکلی در حدیث رفع این هست که مثلاً رفع ما اضطر الیه، رفع النسیان در مورد همان رفع النسیان و اینها یک اشکالی هست، آن این است که در موارد نسیان تکلیف مقتضی ثبوت ندارد اصلاً که شارع بخواهد رفع کند. رفع در جایی صحیح هست که مقتضی ثبوت حکم باشد شارع مقدس بخواهد این مقتضی را بگوید با ایجاد مانع جلوی تأثیر مقتضی را بگیرد. جایی که من مضطر شدم مقتضی برای وجوب نیست که. مقتضی برای وجوب نیست. این چجوری شما می‌خواهید این مطلب را بگویید. به خصوص حالا نسیان، حالا آن هم بعد عرض می‌کنم آن هم همین مطلب، در نسیان، در نسیان شما شخصی که فراموش کرده یادش رفته نمی‌شود آن را تکلیف به وجوب کرد، خب فراموش کرده دیگر. مرحوم شیخ انصاری آنجا جواب می‌دهد می‌گوید مراد در جایی هست که نسیانش ناشی از ترک تحفّظ باشد. گاهی اوقات من، یعنی نسیان من از باب کوتاهی خودم است، می‌توانستم از اوّل حواسم را جمع کنم نسیان عارضم نشود. نسیانی که ناشی از ترک تحفّظ باشد اینجا مقتضی برای عقاب وجود دارد، مقتضی برای مؤاخذه وجود دارد در موردش. رفع ما لا یعلمون هم اصلش رفع المؤاخذه است نه رفع التکلیف. و وقتی رفع المؤاخذه هست اینجا مقتضی برای مؤاخذه وجود دارد ولو الآن در ظرف نسیان دیگر تکلیف ساقط است ولی یعاقب به نحوی اگر رفع ما لا یعلمون نبود شارع مقدس می‌توانست من را که به جهت نسیان این کار را انجام ندادم مؤاخذه کند، یعاقب بالنهی السابق الثابت. چون می‌توانستم کاری کنم که این نسیان برای من عارض نشود. در مورد چیز هم همین، اضطرار هم کأنّ ما اگر بگوییم رفع ما اضطر الیه، رفع ما اضطر الیه عملاً آقایان اختصاص می‌دهند به جایی که من در مقدماتش کوتاهی نکرده باشم و الا اگر در مقدماتش کوتاهی کرده باشم می‌گویند عقاب دارد. این ما اضطر الیه را حالا کنار بگذارید. کأنّ پس رفع النسیان مربوط به جایی هست که من در اثر ترک تحفّظ نسیان را برایم عارض شده. شارع مقدس در واقع می‌خواهد بگوید اینقدر شما خودتان را لازم نیست به زحمت بیندازید، حواستان جمع باشد که نسیان عارضتان نشود. اگر نسیان هم عارض شد آن نسیان عقاب‌آور نیست. می‌خواهم بگویم فرض در حدیث رفع در جایی که مقتضی وجود داشته باشد برای عقاب. در جایی که امارۀ بر نفی التکلیف وجود داشته باشد. یعنی مقتضی بر عقاب وجود ندارد. ما فرض این است که رفع ما لا یعلمون می‌خواهد تکلیف را رفع کند. اماره‌ای هم می‌گوید تکلیف وجود ندارد. اماره وقتی وجود ندارد دیگر مقتضی وجود ندارد. پس بنابراین رفع ما لا یعلمون اینجا نمی‌گیرد، حالا این را داشته باشید که ببینیم آیا این بیان بیان تامی هست یا بیان تامی نیست این را فردا. فردا در مورد این که بنابر این که ما قائل به ورود هم بشویم این را صحبت می‌کنیم. یک نکته‌ای را اینجا ضمیمه بکنم بعد فردا باز این را توضیح می‌دهم، آقای صدر اینجا بین تقدیم اماره بر اصل و تقدیم اصول بعضها علی بعض کأنّ یک نوع ملازمه‌ای قرار داده، می‌گوید ما تقدیم اصول را، این که مثلاً اصل سببی بر اصل مسببی مقدم است در اصل متوافق قائل نیستیم. این دو تا بحث را، اینکه تقدیم اصول بعضها علی بعض اختصاص دارد به اصول مخالف این را با بحث تقدیم اماره بر اصل یکی کأنّ از یک باب قرار داده. این هم ما باید بحث بکنیم. ما آن مطلب آقای صدر را قبول داریم در تقدیم اصول موافق که اصول موافق مقدم نیست، اصل سببی بر اصل مسببی موافق مقدم نیست. ولی این ملازمه ندارد با این که ما در تقدیم اماره بر اصل عملی امارۀ موافق بر اصل عملی مقدم ندانیم. نکات بحثش متفاوت است، اینجا لحنی که ایشان کأنّ وارد بحث شدند لحن گویا به این گونه هست که اینها از یک باب هستند، این را حالا من فردا توضیح می‌دهم که بحث اصول متوافق که یک اصلی بر اصل دیگر مقدم می‌شود اگر مخالف باشد ما می‌گوییم اگر موافق باشند مقدم نمی‌شوند، وفاقاً لحاج آقا و آقای صدر و اینها، ولی این معنایش این نیست که در تقدیم اماره بر اصل عملی امارۀ موافق هم بر اصل عملی مقدم نباشد، نکاتش را باید از هم جدا کرد، اینها را یک کاسه ایشان بحث کرده، در ذیل همین می‌گوید و بهذا یظهر که در نمی‌دانم امارۀ متوافقین هم این بر آن یکی مقدم نیست، در حالی که اینها نکاتش فرق دارد اصلاً.

**شاگرد:** یعنی اینجا اصول متوافق هم تخصیص می‌خورد؟

**استاد:** آنجا اتفاقاً همینجور هست. آنجا نکته‌اش نکته‌ای هست که شرط تقدیم تعارض است، اگر تعارض نداشته باشند مقدم نیست، یعنی این غیر از بحث ما هست، حالا این را عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان